



متلهای فارسی

متلهای ایرانی یکی از گرانبهاترین و زندهترین نمونه نثر فارسی است که از حیث موضوع، تازگی و تنوع در خور معرفی دنیا می باشد؛ و قادر است با بهترین آثار ادبی برابری بکند. ولی متأسفانه تا کنون باستثناء مجموعه لوریمر (۱) که قصه های عامیانه کرمانی و بختیاری را به انگلیسی ترجمه نموده؛ متن صحیح و قابل توجه فارسی آنها در دست نیست. در مجموعه آقای کریستنسن با متن فارسی؛ بیشتر متلکهای زبان فارسی جمع آوری شده است (۲). در مجموعه آقای هانری ماسه (۳) نیز متلک بر قصه غلبه دارد، مگر دو سه

قصه که متن خراسانی آنها ضمیمه می باشد. *رسال جامع علوم انسانی* در این متلهای لاابالی و ابدی، تمام موضوعهایی که بفکر انسان رسیده مختصر شده است، و از کهنترین و عمیقترین آثار بشر بشمار میرود. این قصه ها مملو از ایما و اشاراتی است که تأثیر خود را در روحیه هر کس می گذارد. - در صورتیکه علم و عقل انسان را از دنیای ظاهری پیوسته دور می کند، این افسانه ها با قدرت رموزی انسان را با همه آفرینش بستگی می دهد و مربوط می سازد. ازین لحاظ، متلهای عامیانه بخصوص

(۱) Lorimer, Persian Tales; London, 1919.

(۲) A. Christensen, Contes persanes, en langue populaire, Kobenhaven, 1918.

(۳) H. Massé, Contes en persan populaire, Paris, 1925.

برای بچه ها مناسب است که احتیاج دارند گرچه بوسیله خیال و از روی تفریح، ولی در تاریخ بشر زندگی کنند؛ و زندگی را از آغاز زمانها، از آنجائی که نیاکان ابتدائی انسان شروع کرده اند در خودشان حس نمایند.

پس از جمع آوری قصهها و تحقیقاتی که توسط برادران کریم (Grimm) تقریباً در یک قرن پیش انجام گرفت، این موضوع طرف توجه علما و ادبا واقع گردید. امروزه نه تنها برای تشویق خردسالان قصههای عامیانه را با چاپ و با تصاویر دلپذیر در دسترس آنها می گذارند که با روحیه بچه توافق کامل دارد؛ و نویسندگان بزرگی از جمله اندرسن (Andersen) دانمارکی بهین شیوه حکایات دنیاسندی بوجود آورده اند؛ بلکه ممکن است موضوع آثار هنری و ادبی فوق العاده زیبا قرار بگیرد. مثلاً فیلم مشهور «سببین بر» (Blanche Neige) که یکی از شاهکارهای بی مانند هنری این عصر بشمار میرود، از یک قصه عامیانه گرفته شده است؛ و نابغه بزرگی مانند والت دیزنی (Walt Disney) که با دست جادوئی خود بهر چیزی اشاره می کند جان می بخشد و معنی می دهد، از یک مشت رنگها، صداها و خطوط، دنیای جدیدی بوجود آورده و این اثر ابدی را از خود یادگار گذاشته است.

موضوع و سبک مثلها بی اندازه متنوع و مانند موضوع و سبک ادبیات امروزه دنیا می باشد. درین قصهها موضوع؛ کبک، دراماتیک، تفریحی و غیره وجود دارد. بعضی مربوط به اتفاقات روزانه یا ناشی از کشایه فلسفی است. دخالت جانوران و اشیاء، همچنین اغلب موضوع خارق العاده از جمله دخالت موجودات خیالی مانند؛ جن و پری و دیو یا عملیات جادوگری در آنها مشاهده می شود. یعنی مادر و سرچشمه رومان و نولهای جدید و بر اساس حس ابدی افسانه پرستی (Mythomanie) بشر قرار گرفته است.

مانند ترانه های عامیانه مصنف مثلها مجهول، با زبان ساده، لطیف و زنده ای ساخته شده و بتوسط عوام سینه بسینه انتقال یافته است. عین قصههای فارسی اغلب بزبانهای اروپائی نیز وجود دارد. برای جمع آوری آنها نیز باید بردمان قدیمی و بی سواد مراجعه کرد و الفاظ و کلمات آنها را بدون کوچکترین دخل و تصرف ضبط نمود؛ و البته از هر متل فارسی باید چند نسخه مختلف بدست آورد تا بتوان راجع به متن اصلی آن قضاوت کرد.

اینک بطور نمونه دو قصه فارسی نقل می شود؛

آقا موشه

یکی بود یکی نبود ، غیر از خدا هیچکس نبود!

یه موش بود ، تو سولاخ نمیرفت ، جارو بدنش بست ؛ او مدبره تو سولاخش ،
دنبش ور او مد .

موشه رفت پیش دولدوز گفت : « دولدوز ، دنب منو درز و وا درز ده . »

دولدوز گفت : « از جولا نخ بسون بیار ، تا من دنب تو درزو وادرز دم . »

موشه رفت پیش جولا گفت : « جولا نخ دی ده ، نخ دی دولدوز ده ، دولدوز

دنب منو درز و وادرز ده . »

جولا گفت : « یه تخم مرغ واسه من بیار تا بهت نخ بدم . »

موشه رفت پیش مرغه گفت : « توتوتخی ده ، تخ دی جولاده ، جولا نخ دی ده ،

نخی دولدوز ده ، دولدوز دنب منو درز و وا درز ده . »

مرغه گفت : « برو از علاف ارزن بسون بیار ، تا بهت تخم بدم . »

موشه رفت پیش علاف گفت : « علاف ارزن ده ، ارزن توتو ده ، توتوتخی ده ،

نخی جولا ده ، جولا نخ دی ده ، نخ دی دولدوز ده ، دلدوز دنب منو درز و وا درزده . »

علافه گفت : « برو از کولی غریبل بگیر بیار ، تا بهت ارزن بدم . »

موشه رفت پیش کولی گفت : « کولی غریبل ده ، غریبل علاف ده ، علاف

ارزن ده ، ارزن توتوده ، توتوتخی ده ، نخ دی جولا ده ، جولا نخ دی ده ، نخ دی دولدوزده ،

دلدوز دنب منو درز و وا درز ده . »

کولی گفت : « برو از بزی روده بگیر بیار ، تا برات غریبل بیافم . »

موشه رفت پهلوی بزی گفت : « بزی روده ده ، روده کولی ده ، کولی غریبل ده ،

غریبل علاف ده ، علاف ارزن ده ؛ ارزن توتو ده ، توتوتخی ده ، نخ دی جولا ده ،

جولا نخ دی ده ، نخ دی دولدوز ده ، دولدوز دنب منو درز و وا درز ده . »

بزی گفت : « برو از زمین علف بگیر بیار من بخورم ، انوخت سرم را ببر ،

روده هام را دربیار بده به کولی . »

موشه رفت پهلوی زمین گفت: « زمین علف ده ، علف بزى ده ، بزى روده ده ،
روده کولی ده ، کولی غریبل ده ، غریبل علاف ده ، علاف ارزن ده . ارزن توتوده ،
توتو تخی ده ، تخی جولا ده ، جولا نخى ده ، نخى دولدوز ده ، دولدوز دنب منو درز
و وا درز ده . »

زمین گفت: « برو آب از میراب بگیر بمن بده تا علفت بدم . »

موشه رفت سر جوب دید قورباغه تو آب بالا و پائین میره ، بگمون اینکه
قورباغه میرابه گفت: « میراب آبی ده ، آبی زمین ده ، زمین علف ده ، علف بزى ده ،
بزى روده ده ، روده کولی ده ، کولی غریبل ده ، غریبل علاف ده ، علاف ارزن ده ، ارزن
توتو ده ، توتو تخی ده ، تخی جولا ده ، جولا نخى ده ، نخى دولدوز ده ، دولدوز دنب
منو درز و وا درز ده . »

قورباغه جوابی نداد ، هی غوری کرد رفت بالا ، رفت پائین . موشه اوقاتش
تلخ شد ، جست زد رو قورباغه ، آب بردش .
قصه ما بسر رسید ، کلاغه به خونه اش نرسید .



شنگول و منگول

یکی بود یکی نبود ، غیر از خدا هیچکس نبود !

یه بزى بود سه تا بچه داشت ، یکی : شنگول ، یکی : منگول ، یکی هم :

حبه انگور .

روزی از روزها، بزّه به بچه‌هاش گفت: « من میرم برای شما علف بیارم، مبادا شیطونی بکنین؛ اگه کرگه اومد درزد، در را رویش باز نکنین، اگه گفت: من مادر شمام، بگین: دستت را از لای درز در تو بگن. اگه دیدین دستش سیاه است در را باز نکنین، اما اگه قرمز بود میفهمین که مادرتون برگشته. »

نگو که کرگه گوش وایساده بود؛ همچین که بزّه رفت، دستش را با حنا رنگ کرد، اومد در زد، بچه‌ها پرسیدند: « کییه؟ »

کرگه گفت: « در را واز کنین واسه شما علف آوردم. » بچه‌ها گفتند: « دستت را بمانشون بده. » کرگه دستش را از لای درز در تو کرد. همینکه دیدند قرمز است، در را برویش باز کردند. کرگه هم پرید شنگول و منگول را جلو کرد برد، اما حبه انگور دوید رفت قایم شد.

بزّه که برگشت، دید در باز است و هیچکس خانه نیست. بچه‌هایش را صدا زد، حبه انگور که صدای مادرش را شنید، از آنجائیکه قایم شده بود بیرون اومد و برای مادرش نقل کرد که چطور کرگه برادرهایش را ورداشت و برد. بزّه گریه کرد و با خودش گفت: « پدر کرگه را در میارم! » اومد رفت بالای پشت بام خانه کرگه، دید که کرگه آتش بار کرده. با سمش خاک تو آتش کرگه پاچید. کرگه فریاد زد:

« این کییه تاپ و تاپ میکنه؟ آتش منو پر از خاک میکنه؟ »

پرتال جامع علوم انسانی

بزّه جواب داد:

« منم منم بزك زنكوله پا، ورمیجم دو پا دو پا؛ »

« دو سم دارم به زمین، دو شاخ دارم به هوا. »

« کی برده شنگول من؟ کی برده منگول من؟ »

« کی مییاد بجنک من؟ »

کرگه گفت:

« من بردم شنگول تو، من بردم منگول تو، »

« من مییام بجنک تو. »

بزم رفت يك انبانه گیر آورد، پر کرد از شیر و سرشیر و ماست کره و برد پیش چاقو تیز کن و گفت: « بیا شاخهای منو تیز کن. »

کر که رفت يك انبانه ورداشت و باد کرد تا پر شد، و برد پیش دلاک و گفت: « اینوبگیر، دندونهای منو تیز کن. » دلا که در انبانه را که واز کرد بادش در رفت. بروی خودش نیاورد، پیش خودش گفت: « بلائی بسرت بیارم که توی داستونها بنویسن! »

کاز انبر را ورداشت، همه دندونهای کر که را از ریشه بیرون آورد و جایش دندونهای چوبی گذاشت.

بعد بزه اومد و باهم رفتند تا جنگ بکنند. رفتند کنار يك جوب آبی، بزه گفت: « بیا اول آب بخوریم. » خودش پوزه اش را تو آب فرو کرد اما نخورد. کر که تا میتونست آب خورد، شکمش باد کرد و سنگین شد.

بزه گفت: « حالا من برای جنگ حاضرم. » رفت عقب و اومد جلو، شاخ هایش را زد بشکم کر که. همینکه کر که خواست پشت بزه را کاز بگیرد، همه دندونهایش که چوبی بود ریخت و شکمش را بزه پاره کرد و کشتش.

بعد رفت شنکول و منکول را از خانه کر که در آورد و برد خانه شان پیش حبه انگور.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
بلا اومدیم ماست بود، پائین رفقیم دوغ بود،

رتال جامع علوم انسانی
قصه ما دروغ بود!

بلا رفقیم دوغ بود، پائین اومدیم ماست بود،

قصه ما راست بود!

